

نمیدانم که کیست
مغ؟ سینه جابه وصل بود
در غم فخری کمالی و مهنات

~~در غم فخری کمالی و مهنات~~

~~بیمار~~

تو در بناتش نامها بنگان
رازهای

اصول فایده و غیره...
"ما ستانم ترا"
۲ در ایوان رازهای
۱ از آفریدگار نذر!

~~خانی که در آن...~~

~~خادش می کنند~~

~~ساده و...~~

~~صداها با سرود...~~

~~در همه دوستانه~~

~~در مرد و در عاقل و روانه~~

ارزش دلگرمی

لقب کمان گری
دکان بی تیر را
از مستغ دماوند
فروهر میکنند

تغ زان بر کشیده
جای خشم در زمانک هر چند
"نگر در ایران
مرد
و اهل نبرد
فرین است؟"

معه - ۲ -
آفرای ~~...~~ دست ~~...~~ آرم ~~...~~ آدر
از حیث

به درسی که به جایی که کرده

از "کرده" (؟)

از که بیدار ترند -

در کتوره (؟)

~~از حیث~~

الکوارتر ...

از علم ایران

۳

~~...~~

~~در...~~

رسم فرزند

بدون نگه و فرزند

نقشه ایران را

ورود آن را

در...

از باره "بهارستان"

و در...

سعد و قاص (سر "واد" را نبرد

عمرستان

از ایران امروز

و ایران باستان ...

از ایران

و با یک زمان

دستارند به جاودانه ...

۴

اما...

که...

اما...

که...

که...

که...

بده خوب خود را آماده

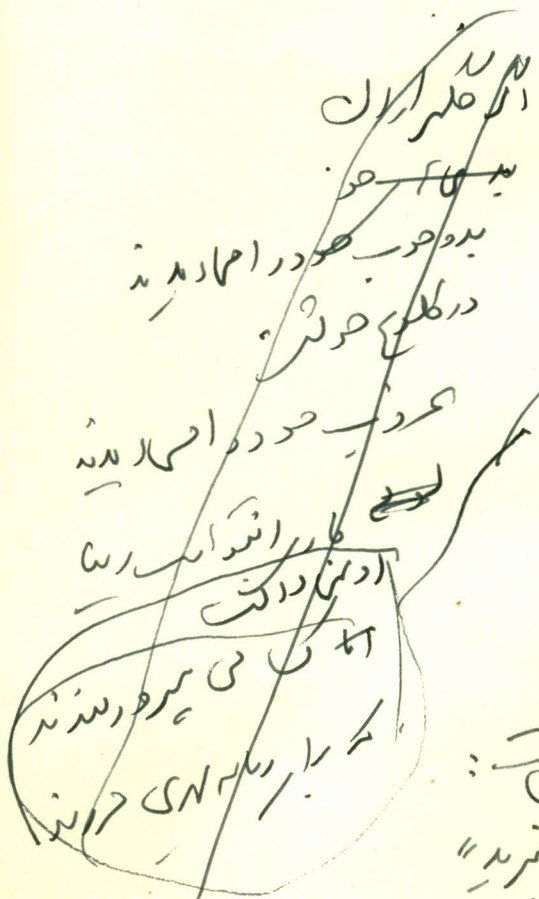
در کتوره خود

عمرستان

از ایران

و با یک زمان

دستارند به جاودانه ...



بر ایران
گویند بنامه کوران
آن که را راجدند
دوستانه به خرد جاودان
و با یک زمان
دستارند به جاودانه ...

~~نداشتم بناه نیت
خونخوار گندم کاه نیت~~

حسدکام

رستم ^{چنان} ~~نیت~~ پهلوان
کداب شهیدش را به خودش گرفت

به ایوان محوفه
که فرزند خونینش را در آن محوفه گرفت
بزار گرفت:

قرآن را در آورد در

از تاریخ نتوان آنوقت

(گفته گاهم)

که ما بر دو ~~گناه~~ گناهیم

بدین ~~گناه~~ گناهیم

من ندانم بر ~~گناه~~ گناه

و ما عمق ~~گناه~~ گناهیم

آه! ~~گناه~~ گناهیم
رستم ~~گناه~~ گناهیم

پروردگارا

بخش ما را!

گناه کرده گناه در جان گناهیم
آن کس که گناه نبرد چون زیت ~~گناه~~ گناهیم

حاله عصام
انگاه

۱ ناگاه عمر عصام

۲ شوکت را از محبت در جام

۳ جام را با صدایش بلند کرد:

~~بنام ^{بیت} ~~گناه~~ گناهیم~~

که بر ما دیده ما ~~گناه~~ گناهیم

۴ در آتش بدنام
۵
۷ من که چون بدیم - آدم
تسکین در بدنام از دوری نام

در حدیثی امام

ایمانی که ساید، مثل دیگر بوده ام

چه میدانم؟

بلبل یا فریبده ام

آن گاه به گفته مولانا جلال الدین

این شاعر و الایتم

"فردم از حیوانی و آدم شدم"

پس چه ترسم، گوی زفردن کم شدم

دولوی - بزگوارا! اختیار دلاید

شما برگزیده ام

ضام - خدا را!

بغیر همچنان حیوان مانده ام!

دولوی - ~~کف~~ کفنا!

از توحیح طبیعی شما حیوان مانده ام!

شما که شاعر ستار فایند

و ستاره شاعرانید

بخوبی میدانید

که ما دنیا دنیا است

وزمین دارا آب و آتش و هوا

انسان در زیر و روی خاک

زینت و خواجه زینت -

پس این کف و لقیق کف

→ قول ~~کف~~ و قیاس آنرا حاصل چیست؟

کف را برار هستی ما

ضام -

در زمین در آسان

